متن درسى مقطع ديپلم و بالاتر

امامت و رهبرى در اسلام (4)

شرايط احراز امامت‏

محمدباقر شريعتى سبزوارى‏

در شماره قبل، دلايل نياز به امام و انتصابى بودن امامت را بحث كرديم، در اين شماره به شرايط احراز امامت از نظر شيعه و سنّى مى‏پردازيم.

شرايط تعيين يا احراز مقام امامت از نظر مذاهب اسلامى، متفاوت است؛ به عبارت ديگر روى‏كرد هر گروهى در اين موضوع به نوع بينشى بستگى دارد كه درباره امامت دارند. كسانى كه امامت را از اصول دين مى‏شمارند و براى امام جاى‏گاه رفيع و ملكوتى معتقدند، بدون شك شرايط احراز امامت را انتصاب و گزينش از ناحيه حق تعالى و ابلاغ آن توسط پيامبر اكرم (ص) مى‏دانند و معرفت چنين امامى را واجب و اطاعت از وى را جزء فرايض دينى به حساب مى‏آورند. از اين‏رو بر اين باورند كه امام بايد معصوم، اعلم، اعدل، اتقى‏، اشجع الناس و منصوب از جانب حق تعالى باشد؛ چنان‏كه امام على (ع) در نهج البلاغه در صفات امامان راستين مى‏فرمايد: «و انما الائمّة قوّام على خلقه و عُرفاؤه على عباده و لا يدخل الجنّة الاّ من عرفهم و عرفوه و لا يدخل النّار الا من انكرهم و انكروه؛(1) تحقيقاً امامان دين، سامان دهنده امور خلق از ناحيه خدا هستند و كارگزاران آگاه بندگانند. احدى وارد بهشت نمى‏شود، مگر اين‏كه آنان را بشناسد و او هم هواداران خويش را بشناسد و كسى هم به جهنم وارد نمى‏شود، مگر آن‏كه منكر آنان باشد و اينان را به رسميت نشناسد.»

اين حديث تقريباً تفسير آيه «يوم ندعوا كل اناس بأمامهم»(2) مى‏باشد، چرا كه سرنوشت نهايى انسان‏ها با پيشوايانشان گره خورده است.

معتزله و اشاعره كه براى امامت جز يك منزلت اجتماعى و منصب عادى نمى‏شناسند، شرايط احراز امامت را مجرّد نصب خليفه به دست امت و يا اصحاب حل و عقد مى‏دانند، ولى عزل او را حتى به دست نمايندگان، جايز نمى‏شمارند. آنان نه عدالت و پيراستگى از گناه و خطا را شرط احراز و تحقق امامت مى‏دانند، نه علم كامل و بصيرت نافذ امام به كتاب و سنّت را، بلكه لياقت و كاردانى معمولى در امر مديريت جامعه را در احراز اين منصب كافى دانسته‏اند. حتى لازم نيست ملتزم به سيره نبوى باشد، چرا كه خليفه و امام، آزاد هستند هر شيوه‏اى را كه بخواهند اتخاذ كنند. اين گروه براى اثبات مدعاى خود دلايلى آورده‏اند كه به دو دليل بسنده مى‏كنيم:

الف - محدّث بزرگ اهل سنّت، مسلم بن حجّاج قشيرى در كتاب صحيح خود از قول حذيفة بن يمان آورده است كه حضرت رسول (ص) فرمود: «پس از من پيشوايانى بر سر كار خواهند آمد كه نه در راه من قدم بر مى‏دارند و نه روش مرا پيش خواهند گرفت. در ميان ايشان كسانى بر خواهند خاست كه پيكرشان پيكر آدمى، ولى قلبشان، قلب شيطانى است. پرسيدم: اى رسول خدا! اگر با چنين پيشوايانى هم‏زمان بودم تكليف چيست؟ حضرت فرمود: مطيع و فرمانبردار پيشوا باش، گرچه پشتت را به تازيانه بيازارد و مالت را به يغما ببرد.»(3)

ب - قاضى ابوبكر باقلانى در خصوص عزل خليفه خطاكار و امام فاسق مى‏نويسد: امام، هرگز با غصب اموال، كشتار مردم و نفوس محترم و عدم اجراى حدود، از مقام و منصب خود بر كنار نمى‏شود، بلكه در چنين شرايطى وظيفه امت اين است كه او را نصيحت كنند و وى را بترسانند و خود نيز در گناه و تعدّى، از وى فرمان نبرند.(4)

اين حديث در اطاعت نكردن از امام ستم‏گر با حديث پيش، تضاد دارد، ليكن در عدم عزل، هم‏سان است.

در مقابل اين نظريه، بعضى از بزرگان اهل سنّت قرار دارند كه علم و عدالت و زهد و پارسايى و شجاعت را از شرايط احراز منصب امامت دانسته‏اند.

قاضى القضات عبدالجبّار همدانى مى‏نويسد: امام بايد عادل باشد به اندازه‏اى كه بتواند به اقوال علما مراجعه و قول ضعيف را از قوى تشخيص دهد. امام بايد در حدّ اعلاى پارسايى و عدالت باشد وگرنه نمى‏تواند عهده‏دار منصب قضاوت و مجرى حدود اسلامى باشد.(5)

از گفتار قاضى عبدالجبّار بالاتر، سخن زمخشرى در كشّاف است كه معتقد است: امامت ظالم و فاسق به حكم قرآن، جايز نيست. وى ذيل تفسير آيه «و اذ ابتلى ابراهيم... قال لاينال عهدى الظالمين»(6) مى‏فرمايد: خداوند در پاسخ دعاى حضرت ابراهيم فرمود: امامت و خلافت و پيمان من به آن گروه از فرزندانت كه ستم‏كارند نمى‏رسد؛ تنها آن دسته از فرزندانت كه عادل و از هرگونه ظلم پاك و مبرّا مى‏باشند شايسته اين مقامند.(7)

قاضى عبدالرحمن عضدالدين ايجى كه از متكلّمان معروف اشاعره است، درباره شرايط احراز امامت بينش صحيح‏ترى دارد، وى مى‏گويد: اولاً: امام بايد در اصول و فروع دين مجتهد باشد، در ثانى: رأى و اراده مستقل داشته باشد و از تدبير جنگ و صلح و اداره سپاه، مطّلع باشد، ثالثاً: بايد شجاع باشد و رابعاً اين‏كه بايد عادل باشد تا به ديگران ظلم روا ندارد و حقوق آنان را ضايع نسازد.(8)

جاى بسى تعجب است كه با وجود اعتقاد به اين شرايط، متكلّمان و عالمان اهل سنّت در مورد عزل امام فاسق و ستم‏گر سكوت كرده‏اند و بعضاً بركنارى امامان جائر را جايز نمى‏دانند. سعدالدين تفتازانى، از متكلّمان معروف اهل سنّت، با كمال صراحت مى‏گويد: «فسق و فجور و گناه و آلودگى، موجب عزل و بركنارى امام نمى‏گردد، زيرا پيشوايان و اميران اسلام كه پس از خلفا بودند، گناه‏هاى آشكارى مرتكب شدند و فسق و فجور بى‏شمارى انجام دادند، با وجود اين، امت اسلامى همگى از آنان اطاعت كردند و اين فسق و فجور، مانع امامت نبود و هيچ يك را معزول نساختند.»(9)

شايد علت اين‏كه امت اسلامى بر خلاف عقل و منطق و عرف جامعه در برابر حاكمان جور و فاسق به مقابله بر نخاستند، سلسله احاديثى بود كه درباريان ساخته بودند و دست مسلمان‏ها را در اين موارد بسته بودند، ولى جامعه شيعه و امامان معصوم از اهل بيت عصمت و طهارت هرگز در برابر مظالم و مفاسد آنان سكوت نكردند، بلكه قيام بر ضد نظام‏هاى فاسد را برترين جهاد در راه خدا مى‏دانستند.

نهضت خونين عاشورا بر ضد يزيد بن معاويه بر اين اساس بود، چرا كه امام حسين (ع) در مقابل صحابه و تابعين فرمودند: مگر از پيامبر نشنيده‏ايد كه فرمود: هر كس سلطان جائرى را مشاهده كند كه حرام‏هاى خدا را حلال مى‏شمارد و عهد الهى را مى‏شكند، با سنّت و سيره رسول خدا مخالفت مى‏كند و در ميان بندگان خدا به شيوه ظلم و تعدّى رفتار مى‏نمايد، اگر كسى با عمل يا گفتار، عكس‏العمل در برابر مظالم او نشان ندهد، بر خداست كه آنان را در جاى‏گاه امام جائر در دوزخ قرار دهد.(10)

شرايط احراز امامت از نظر تشيّع‏

از نظر متكلّمان اماميه، امام در واقع خليفه پيغمبر اكرم (ص) است و بايد اغلب ويژگى‏هاى او را به جز مقام وحى و نبوت داشته باشد. در عظمت مقام امامت در اسلام همين قدر بس كه خداوند متعال بعد از امتحانات سختى كه حضرت ابراهيم در دوران پيامبرى خود گذرانيد و سرفراز بيرون آمد، او را امام براى مردم قرار داد: «انى جاعلك للناس اماماً»؛(11) يعنى مقام امامت از مقام نبوت هم بالاتر است. به همين دليل حضرت ابراهيم درخواست كرد امامت را در نسل آينده‏اش قرار دهد،(12) اما خطاب آمد كه «عهد و پيمان من» يعنى «امامت و ولايت» هرگز به ستم‏كاران نمى‏رسد، چرا كه در احراز مقام نبوت، عصمت و معجزه لازم است ولى در امامت، غير از داشتن ملكه عصمت، گذرانيدن يك سلسله رياضت‏ها و ابتلائات نيز ضرورى مى‏باشد.

نكته‏اى كه در اين‏جا بايد متذكر شويم اين‏كه آيه فوق مفهوم ظلم را به گونه وسيع گرفته است، به طورى‏كه شامل شرك به خدا هم مى‏شود، چرا كه در قرآن از زبان حضرت لقمان مى‏فرمايد: «انّ الشّرك لظلم عظيم».(13) بنابر اين كسانى كه در برهه‏اى از زمان، مشرك بوده و اين ستم بزرگ را بر خويش روا داشته‏اند، نمى‏توانند به مقام امامت نايل گردند.

ظلم در نقطه مقابل عدالت است. همان‏گونه كه امام بايد از هرگونه ظلم و ستمى مبرّا باشد، از نظر عدالت هم بايد به مفهوم وسيع آن، عادل و عدالت‏گر باشد. اين‏گونه شرايط، بدون شك، عصمت از گناه و خطاى در بيان احكام، عقايد و اخلاق اسلامى را در حدّ بالاترى مى‏طلبد، چرا كه عدالت به اين معنا با مقام شامخ امامت متناسب است، نه عدالت به مفهوم ترك معاصى كبيره و عدم اصرار بر گناهان صغيره كه در امام جماعت و قاضى شرط است. ضمن اين‏كه عدالت امام فقط زمان حاكميت را شامل نمى‏شود، بلكه از بدو تكليف تا رسيدن به مقام امامت، بايد معصوم باشد. به همين دليل عبدالله بن مسعود از پيامبر اكرم (ص) بازگو مى‏كند كه خداوند به حضرت ابراهيم فرمودند: «من پيمان امامت را به آن گروه از فرزندان تو كه ظالم باشند واگذار نمى‏كنم. حضرت ابراهيم پرسيد: بار پروردگارا! ظالمان از اولادم چه كسانى‏اند كه پيمان امامت تو به آنها نمى‏رسد؟ خداوند فرمود: كسى كه در برابر بتى سجده كرده باشد هرگز او را امام قرار نخواهم داد و شايسته نيست امام باشد.(14)

خوش‏بختانه همين معنا را دانشمند معروف اهل سنّت، ابن مغازلى نيز تأكيد كرده است.

فخر رازى در تفسير كبير خود به اين مقدار اعتراف دارد كه امام بايد معصوم باشد، چرا كه امام كسى است كه مردم بايد در همه كارها به او اقتدا كنند. بنابر اين اگر معصيتى از او صادر گردد واجب مى‏شود كه در عملِ گناه نيز از او اطاعت نمايند، در صورتى كه پيروى در معصيت و گناه، حرام و ممنوع است و نبايد از كسى پيروى شود.

نكته ديگر اين‏كه به اجماع عالمان شيعه و اكثر عالمان سنّى، هر پيامبرى واجد منصب امامت نيست، زيرا اين منصب به هر كسى داده نمى‏شود. اين حقيقت را كه مقام امامت غير از مقام نبوت و بلكه برتر از نبوت مى‏باشد، در حديث صحيحى از امام صادق (ع) رسيده است كه فرمود: «خداوند حضرت ابراهيم را بنده خودش قرار داد، پيش از آن‏كه پيامبرش قرار دهد و او را به پيامبرى انتخاب نمود، قبل از آن‏كه رسولش گرداند و او را رسول برگزيد، پيش از آن‏كه او را خليل برگزيند و او را خليل خود نمود، پيش از آن‏كه او را امام مردم قرار دهد. هنگامى كه تمام اين مقامات را به وى اعطا كرد، آن‏گاه فرمود: من تو را امام قرار دادم.»(15)

امامت امام چگونه مشخص مى‏شود؟

يكى از مسائل مهمى كه در باب منزلت امام مطرح مى‏شود چگونگى مشخص شدن امامتِ اوست؛ به اين معنا كه چگونه امامت يك فرد، معلوم و ثابت مى‏شود؟

در پاسخ اين پرسش مى‏گوييم: اگر نقش امام پيامبرگونه باشد، در اين صورت رسالت وى همانند رسالت پيامبران است و شخصيتى آسمانى خواهد داشت. طبق اين برداشت، پرسش پاسخ فوق جز اين نيست كه تعيين و معرفى يك فرد براى امامت، بايد مطابق نصّ دينى و يا هر امر ديگرى باشد كه از انتصاب الهى او حكايت دارد. ولى كسانى كه امامت را يك مقام معمولى مى‏دانند، به اين مسئله معتقد نيستند و شناخت و معرفى امام را به مردم موكول ساخته‏اند.

قاضى القضات ماوردى در احكام السلطانيه مى‏گويد: امامت براى امت به دو صورت حاصل مى‏شود: يكى، از راه گزينش صاحب‏نظران و معتمدان امت؛ دوم، از راه اعلام امام پيشين. ولى در گزينش امام به وسيله ارباب حل و عقد و صاحب‏نظران و معتمدان امت، از نظر كميت و تعداد آنان اتفاق نظر وجود ندارد.

گروهى بر اين باورند كه امامت جز با حضور و موافقت جميع ارباب حل و عقد از هر شهر و ديارى صورت نمى‏گيرد، ولى بيعت با ابوبكر ناقض اين عقيده است، زيرا در گزينش او به خلافت، تنها كسانى شركت كردند كه در سقيفه حضور داشتند و در بيعت با او، منتظر نشدند تا ديگران هم بيايند و نظر خود را اعلام كنند.

گروهى ديگر مى‏گويند: كمترين نفراتى كه مى‏توانند در گزينش امام دخيل باشند، پنج نفر از معتمدان هستند كه با رضايت و موافقت آنها يك نفر به امامت امت انتخاب مى‏شود يا چهار نفر از آنان به اتفاق آرا يك نفر را از ميان خودشان انتخاب نمايند. اين گروه بر صحّت نظريه خويش دو دليل ارائه مى‏دهند:

1 - بيعت ابوبكر با پنج نفر از معتمدان امت يعنى (عمر بن خطاب، اُسَيد بن حُضير، بشير بن سعد، سالم، ابو عبيده جراح) صورت گرفت و بقيه مردم از آنان تبعيت كردند.

2 - عمر بن خطاب، گزينش امام بعد از خود را به شوراى شش نفرى واگذار نمود كه با توافق پنج نفر يك فرد را از ميان خودشان انتخاب نمايند و اين، عقيده بيشتر فقها و متكلّمان بصره است.

گروه سوم معتقدند: با سه نفر، امام تعيّن پيدا مى‏كند؛ چنان‏كه عقد ازدواج با وجود ولىّ و دو گواه، موجوديت و صحت شرعى پيدا مى‏كند.

گروه چهارم مى‏گويند: گزينش امام با يك نفر هم حاصل مى‏شود.(16) گروه پنجم معتقدند: با زور و قدرت هم امامت تحقق مى‏يابد؛ چنان‏كه قاضى القضات ابويعلى مى‏نويسد: امامت با اعمال زور و قدرت نيز محقق مى‏شود و نياز به گزينش و عقد ندارد. بنابر اين هر كس به زور شمشير پيروزى به دست آورد و بر مسند حكومت و خلافت نشست، او «اميرالمؤمنين» خوانده مى‏شود. هر كسى كه به خدا و روز قيامت ايمان دارد جايز نيست شبى را به روز آورد و چنين مردى را پيشوا و امام خود قرار ندهد، خواه صالح و نيكوكار باشد يا فاسق و تبه‏كار، زيرا او اميرالمؤمنين، و فرمان او نافذ است.(17)

خاستگاه امامت‏

منشأ امامت از نظر شيعه، بر خلاف برخى از مذاهب، جنبه الهى دارد. از نظر اسلام، امامت منصبى است آسمانى كه خداوند مطابق مشى حكيمانه خود آن را به شخص امام افاضه مى‏كند. بنابراين، مسئله امامت نه يك پست انتخابى است كه بر اساس دموكراسى و با رأى اكثر مردم به دست آمده باشد و نه ناشى از توان تسليحاتى و نظامى يك گروه و يا يك فرد مى‏باشد كه فرماندهى خود را بر ملتى تحميل كرده باشند، بلكه مقامى است كه پروردگار جهان‏آفرين با توجه به شايستگى و لياقت و توان همه جانبه شخصِ امام به وى اعطا كرده است.

امام رضا (ع) فرمودند: ارزش امامت بالاتر و جاى‏گاهش برتر از آن است كه مردم با انديشه‏هاى قاصر، آن را دريابند. امامت، خصيصه‏اى است ممتاز كه خداوند متعال حضرت ابراهيم را پس از نيل به مقام «نبوت» و «خلّت» و طى امتحانات طاقت‏فرسا بدان مقام مفتخر نمود. سپس فرمود: «هل تعرفون قدر الامامة و محلّها من الامّة فيجوز فيها اختيارهم؛(18) آيا ارزش امامت را مى‏شناسيد و موقعيت رفيع آن را در ميان امت مى‏دانيد؟ آيا شدنى است كه مردم اين مقام شامخ و بلند را با انتخاب خويش برگزينند؟»

بى‏دليل نيست كه امام على (ع) در نهج البلاغه مى‏فرمايد: «و لقد تقمّصها فلان و انّه ليعلم انّ محلّى منها محل القطب من الرّحا ينحدر عنّى السّيل و لا يرقى‏ الىّ الطّير...؛(19) و تحقيقاً لباس خلافت را فلانى بر اندام خويش به زحمت پوشانيد، در صورتى كه يقيناً مى‏دانست جاى‏گاه من به خلافت همچون محور آسياب است و دانش‏هاى فراوان از دامن من سرازير مى‏شود و مرغ فكر بشر نمى‏تواند به قله رفيع و بلنداى علم من پر بكشد و برسد.»

امامت، مقامى والا و ارجمند است كه در مسئوليت خود، هم امور سياسى و حكومتى را عهده‏دار مى‏شود، هم شئون اقتصادى، اجتماعى و فرهنگى مردم را متعهّد مى‏گردد، هم بازسازى امور مادى و زندگى ملت را به عهده مى‏گيرد و هم ساختار شئون معنوى، اخلاقى و تربيتى جامعه را اداره مى‏كند. در عين حال، مسئول تشريح احكام و عقايد نيز مى‏باشد. به همين دليل همه رفتارها، گفتارها و حتى سكوت او، سنديت حقوقى و حجيّت شرعى دارد.

بنابر اين، مردم خواه بدانند و يا ندانند، امام در مكتب اسلام بايد چنين شخصيتى با اين ويژگى‏ها باشد تا بتواند امت پيامبر اكرم (ص) را به حيات سياسى، اجتماعى و معنوى برساند. چنين امامى مى‏تواند خليفه رسول خدا (ص) باشد كه از ستايش افراد متملّق و يا ساده‏لوح، هراسان است و شديداً از مداحى مداحان جلوگيرى مى‏كند و فقط از انتقاد مردم به خودش استقبال مى‏نمايد و مى‏فرمايد: «به دليل ايفاى مسئوليت الهى و مردمى‏ام، مرا به سخنان زيبا نستاييد و چه فراوان است مسئوليت‏هايى كه هنوز از عهده انجام آن بيرون نيامده‏ام. و آن‏گونه كه با گردن‏كشان و فرمانروايان جبّار براى فرار از ستم و خشم آنان سخن مى‏گفتيد، با من سخن نگوييد و آن‏چه را كه در مقابل آنان از فرط خشم و ترس خويش نمى‏گفتيد، از من پنهان نكنيد و در مواجهه با من، از هرگونه تصنّع و چاپلوسى و چرب‏زبانى بپرهيزيد... گمان مبريد كه اگر حقى به من گفته شود يا تقاضاى بزرگى گردد، بر من دشوار آيد. آن‏كس كه شنيدن سخن حق و عدل بر او گران آيد بدون ترديد اجراى حق و عدالت بر او دشوارتر است. پس هرگز از گفتن سخن حق يا مشورت در عدالت، خوددارى نكنيد، چرا كه من برتر از آن نيستم كه خطا كنم و به اشتباه افتم.»(20)

اين‏گونه است گفتار و رفتار امام معصوم كه هيچ سنخيتى با حكومت‏هاى دموكراسى، حتى حكومت‏هاى اسلامى ندارد.

شرايط كلى امامت‏

از نظر مكتب تشيّع، امام، مقامى قدسى دارد و از اين‏رو براى احراز امامت بايد شرايط خاصى داشته باشد، كه عبارت است از:

الف - عصمت: يكى از خصايص متعالى خليفه و جانشين رسول خدا (ص)، عصمت و پيراستگى از خطا در تبيين معالم دينى و مصونيت از گناهان و كارهاى ضد اخلاقى و ارزشى است. امامى كه دين‏شناس نباشد و يا در مقام اجراى حدود گرفتار قصور گردد، نمى‏تواند رسالت امامت را به انجام برساند. قرآن در اين زمينه به يك حقيقت عقلانى و كلى اشاره و ارشاد مى‏كند و مى‏فرمايد: «افمن يهدى الى الحقّ احقّ ان يتّبع ام من لا يهدى‏ الاّ ان يهدى‏ فما لكم كيف تحكمون؛(21) آيا كسى كه به سوى حق هدايت مى‏كند سزاوارتر به پيروى مردم است يا آن‏كه خود محتاج به هدايت ديگران است و تا او را هدايت نكنند راه را پيدا نمى‏كند». بى‏شك جواب منفى است؟

وانگهى، در آيات قرآن به طور كلى از دو نوع امامت ياد شده است: امام ضلال و امام هدايت. چهره امامان هدايت را چنين ترسيم مى‏فرمايد: «و جعلناهم ائمة يهدون بامرنا و اوحينا اليهم فعل الخيرات و اقام الصلوة و ايتاء الزكاة و كانوا لنا عابدين؛(22) ما آنها را پيشوايانى قرار داديم كه به فرمان ما هدايت مى‏كردند و انجام كارهاى نيك و اقامه نماز و پرداخت زكات را به آنان وحى مى‏كرديم و آنان از پرستندگان پيش‏كسوت ما بودند.»

اين آيه نشان مى‏دهد كه عمل امام به طور كلى نيك است؛ عملى است كه خود به آن هدايت شده و كارهاى او براى ديگران حجّت و فرض مى‏باشد، چرا كه آنان به اين‏گونه اعمال نيك به وحى الهى سوق داده شده‏اند و سابقه ديرينى در اطاعت و بندگى دارند و هرگز از صراط الهى منحرف نشده و نمى‏شوند. پس هر كس معصوم نباشد قطعاً از نظر قرآن نمى‏تواند امام و هادى خلق به سوى حق باشد.(23) بى دليل نيست كه حضرت رضا (ع) درباره خصوصيات امام امت مى‏فرمايد: امام كسى است كه از گناهان، پاك و از هر عيبى بر كنار است. به دانش مخصوص، مجهّز و به حلم و بردبارى، آراسته است. او حافظ نظام دين و عزت مسلمانان و خشم منافقان و هلاك كافران و محاربان است.(24)

عصمت در نگاه عقل‏

گرچه فشرده‏اى از بحث عصمت در بحث نبوت مطرح گرديد، ليكن به دليل حساسيت منصب امامت به شكل ديگرى آن را مطرح مى‏كنيم تا مكمّل بحث گذشته نيز باشد. نخست عصمت را تعريف مى‏كنيم، سپس به دلايل عقلى آن مى‏پردازيم.

عصمت چيست؟

متكلّمان در تعريف عصمت گفته‏اند: عصمت، ملكه‏اى است نفسانى كه ايجاب مى‏كند با وجود قدرت مخالفت و عصيانِ انسان معصوم و خود ساخته، تكاليف الزامى را انجام دهد و عمداً و سهواً مرتكب گناه نشود و فرايض را ترك نكند.

فلسفه وجود جعل خليفه و امام، براى هدايت و ارشاد مردم است تا آنان از خطاهاى اعتقادى و عملى محفوظ بمانند. اگر بنا شود شخص امام هم گرفتار خطا و عصيان باشد فلسفه نصب چنين امامى لغو خواهد بود، مگر اين‏كه بگوييم در صورت سر زدن خطا و گناه از چنين امامى، او نيز محتاج به امام بالاترى است و اگر امام بالاتر، از خطاى در بيان دين و ارتكاب گناه مصون باشد، پس امام راستين اوست، نه اولى، و اگر امام دوم هم گرفتار خطا و گناه شود و احتياج به امام سومى داشته باشد بى‏شك در امامت تسلسل لازم مى‏آيد و آن هم عقلاً محال است. پس حتماً بايد هدايت خلق به امام معصوم منتهى گردد.

در ثانى: امام بايد پاسدار مجموعه عقايد، اخلاق و احكام دين باشد، چرا كه از ناحيه خدا براى هدايت خلق به اين امور منصوب گرديده است و اگر فاقد ملكه عصمت باشد نمى‏تواند از آيين الهى پاسدارى كند و به تدريج دين خدا دست‏خوش بدعت‏ها و تحريف‏ها خواهد شد؛ چنان‏كه اديان گذشته گرفتار آن شدند.

صحيح است كه قرآن به يمن اعجاز كلامى، از تحريف لفظى و بدعت كلامى محفوظ است، ولى از تحريف معنوى هرگز مصون نيست. از اين رو هر گروه و حزبى مى‏توانند آيه‏هاى آن را به دل‏خواه خود تفسير كنند؛ چنان‏كه در زمان شاه معدوم «و الارض وضعها للانام»(25) را مجوّزى براى تقسيم اراضى دانستند و بر همان اساس عمل كردند.

خوارج نهروان، شعار «لا حكم الا لله» را از آيه «ان الحكم الا للّه يقص الحق و هو خير الفاصلين»(26) اقتباس كرده بودند و برداشتى نادرست از آيات داشتند. در صورتى كه مقصود از حكم، قانون است؛ يعنى خدا فقط حق قانون‏گذارى دارد، نه مسئله حكومت.

بنابر اين، قرآن از تحريف معنوى و تفسير به رأى‏ها و پيش‏داورى‏ها، مصون نيست و اين امام معصوم است كه بايد با حجّت و استدلال معقول و مقبول، حافظ كل دين و قرآن باشد و با مجادله احسن از اين‏گونه انحرافاتِ بدعت‏گذاران جلوگيرى نمايد.

وانگهى، اگر امام، معصوم نباشد چگونه اطاعت او در كنار اطاعت خدا و رسول قرار دارد؛ چنان‏كه در آيه «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم»(27) ديده مى‏شود. بى‏شك اولى الامر بايد مانند رسول خدا (ص) معصوم باشد تا اطاعت از وى معقول، واجب و مشروع، تلقّى شود.

افضليت امام معصوم‏

نكته ديگر اين‏كه امام و جانشين رسول اكرم (ص) بايد افضل آحاد امت باشد، زيرا يكى از معيارهاى نصب و تعيين امام، افضليت وى در علم و تقوا و زهد و شجاعت بر عموم مردم است، چرا كه امام با توجه به علم و آگاهى والايى كه دارد، قبح گناه را بالعيان مشاهده مى‏كند و عواقب آن را درك مى‏كند، بلكه ماهيت و پليدى گناه را وجدان مى‏كند؛ مانند پزشكى كه غذاى آلوده به ميكروب‏هاى مسرى را در پرتو آزمايش مى‏فهمد و از عواقب آن آگاه است و هرگز آن را نمى‏خورد.

اگر امام با وجود علم و ايمان و عصمت، گناه كند، بى‏شك افراد معمولى كه بر ماهيت گناه اشراف ندارند ولى به دليل ترس از خدا گناه را ترك مى‏كنند، از چنين امام و رهبرى برتر خواهند بود. به قول خواجه نصيرالدين طوسى: اگر امام مرتكب گناه شود مرتبه‏اش فروتر از مرتبه كمترين فرد مسلمان عامى خواهد بود. پس واجب است از خطا و گناه معصوم باشد تا افضليت خود را بر آحاد و نفرات امت حفظ نمايد.

همان‏گونه كه در بحث نبوت گفته شد، لزوم عصمت پيامبر براى اين است كه در تبليغ احكام دين و بيان عقايد و اخلاق الهى، اشتباه نكند، عصمت خليفه نيز به همين دليل است، چرا كه صرف مراجعه امام به كتاب و سنّت، خطاى وى را در فهم نصوص و اشتباه در استنباط مقرّرات الهى بر طرف نمى‏سازد، وگرنه بين علماى اسلام اختلاف به وجود نمى‏آمد و امت محمد به مذاهب مختلف تقسيم نمى‏شدند. پس بايد مرجعى مصون از خطا و گناه و برداشت‏هاى انحرافى از قرآن و سنّت در ميان مردم حضور داشته باشد تا مردم در مواقع لازم و اختلافات به او پناه ببرند و از درگيرى‏هاى ويران‏گر دست بردارند؛ چنان‏كه در گذشته پيامبران الهى به يارى كتاب و ميزان و حاكم ساختن آن دو در ميان امت‏ها، اختلافات را بر طرف مى‏كردند و آنان را به وحدت سوق مى‏دادند؛ چنان‏كه قرآن درباره پيامبران مى‏فرمايد: «انّا ارسلنا رسلنا بالبيّنات و انزل معهم الكتاب و الميزان ليحكم بين الناس فى مااختلفوا فيه».(28)

مرجع در حل اختلافات و فصل الخطاب در ميان مردم به اضافه كتاب و ميزان كه ابزار كار آنهاست، پيامبران مى‏باشند و پس از آنان نيز بر عهده اوصياى آنهاست. امام على (ع) در نهج البلاغه به يك امر عقلى و شرعى در مورد امامت اشاره مى‏كند و مى‏فرمايد: «من نصب نفسه للنّاس اماماً فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره و ليكن تأديبه بسيرته قبل تأديبه بلسانه؛(29) هر كس خود را پيشواى مردم معرفى نمود بايستى پيش از تعلّم و آموزش ديگران، نخست به تعليم خود بپردازد و قبل از آن‏كه با زبان، مردم را تأديب كند، بايد با اخلاق و روش عملى خويش آنان را تربيت نمايد.»

اين حديث، شامل تمام اوليا و مربيان آموزش و پرورش نيز مى‏شود، زيرا آن حضرت در صدد بيان امامت اصطلاحى نمى‏باشد، چون سخن از عصمت به ميان نياورده است. ولى در عين حال يك حقيقت عقلانى را مطرح كرده است كه رطب خورده منع رطب كى كند. هر پيشوايى كه بخواهد فرهنگ جامعه را اصلاح كند، اول بايد خويش را اصلاح و تربيت كرده باشد، در غير اين صورت برنامه تربيتى او تأثيرگذار نخواهد بود.

دلايل نقلى عصمت‏

اما دلايل نقلى ضرورت عصمت خليفه و امام، بسيار است كه برخى از آنها در طى مباحث گذشته به نقل از بزرگان شيعه و سنّى روشن شد. هم‏چنين از آيه: «لا ينال عهدى الظالمين»(30) و هم چنين آيه وجوب اطاعت از اولى الامر و روايات فراوانى كه از پيامبر رسيده است، استفاده گرديد. با وجود آن، به چند دليل ديگر از قرآن و سنّت مى‏پردازيم.

در بخش كتاب تنها به دو دليل قرآنى بسنده مى‏كنيم: يكى، آيه تطهير و دوم، بيان قرآن درباره ويژگى‏هاى امامت هدايت.

يكم - آيه تطهير

قرآن مى‏فرمايد: «انّما يريد اللّه ليذهب عنكم الرّجس اهل البيت و يطهّركم تطهيراً؛(31) خداوند اراده مى‏كند تا رجس و پليدى را از شما اهل بيت بر طرف ساخته و پاك كند؛ يك پاك كردنى بزرگ.»

اراده الهى چگونه است؟

فلاسفه الهى معتقدند كه ذات اقدس متعال دو نوع اراده دارد: يكى، همان مريديّت است كه صفت ذات محسوب مى‏گردد و دوم، اراده به مفهوم صفت فعل. قرآن مى‏گويد: «انما امره اذا اراد شيئاً ان يقول له كن فيكون؛(32) خداوند تا بر انجام چيزى اراده كند آن فعل تحقق پيدا مى‏كند.»

اراده فعلى بر دو قسم است: 1 - اراده و مشيّت كلى و عام؛ 2 - اراده و خواست ويژه كه اجمالى از آن به زودى بيان مى‏شود.(33)

كلمه «انّما» در آيه، دلالت بر انحصار و اختصاص مى‏كند؛ يعنى خداوند متعال اراده كرده تا رجس و پليدى را تنها از اشخاص معيّنى از اهل بيت پيامبر دور كند و آنان را از هرگونه پليدى پاك سازد.

برخى از مفسّران به مقتضاى موازين ادبى و سياق آيه بر اين باورند كه زنان پيامبر در جرگه اهل بيت قرار ندارند، زيرا اولاً: ضمير «عنكم» مذكر است و بدون شك ارجاع ضمير مذكر به زنان در لغت عرب، صحيح نمى‏باشد و اگر از باب تغليب هم بگيريم، غلبه با زن‏هاى پيامبر اكرم (ص) است. در ثانى: آهنگ آيه مى‏فهماند كه اين اراده يك مشيّت خاصه است و جنبه كلى و عمومى ندارد؛ چنان‏كه در آيه «يريد الله بكم اليسر و لا يريد بكم العسر»،(34) هدف اراده عام و كلى است كه خدا مى‏خواهد به تمام مردم درباره احكام دين آسان بگيرد.

كلمه «الرّجس» كه به الف و لام مزيّن شده، افاده عموم مى‏كند؛ يعنى خدا مى‏خواهد تمام رجس‏ها و پليدى‏هاى اخلاقى، عملى، فكرى، فرهنگى و اجتماعى را از اهل بيت دور سازد. بدون شك در اين‏جا مقصود، اعطاى نيروى «تقوا» نيست، چون در آيات قرآن از همه مردم تقوا طلب كرده است: «يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله حق تقاته»، بلكه منظور اعطاى ملكه عصمت و حالت مصونيت از رذايل اخلاقى و افكار پليد و اعمال زشت است.

مى‏گويند: چون آيه تطهير در ميان آياتى است كه درباره بانوان پيامبر صحبت مى‏كند، پس اين آيه نيز درباره آنهاست.

پاسخ روشن است؛ اولاً: هر آيه‏اى ممكن است شأن نزول خاص و مفهوم مستقلى داشته باشد كه به آيات قبل و بعد آن مربوط نمى‏شود و اين‏گونه آيات در قرآن فراوان است.

در ثانى: آياتى كه درباره زنان پيامبر آمده، آهنگ امر و نهى و احياناً انتقادگونه و توبيخى دارد، نه تعريف و ستايش. در صورتى كه اين آيه گروهى از اهل بيت را تا عرش اعلا بالا مى‏برد.

ثالثاً: شأن نزول آيه به اتفاق بزرگان اهل سنّت و تمام علما و مفسّران شيعه، در خصوص پيامبر اكرم (ص)، على، فاطمه، حسن و حسين (عليهم السلام) مى‏باشد.

براى اثبات مدعاى خود به چند نمونه از احاديث سنّى و شيعه اشاره مى‏كنيم.

1 - احمد بن حنبل در مسند خود از عطاء بن ابى رياح نقل كرده كه امّ‏سلمه فرمودند: روزى حضرت فاطمه طعامى در ديگ سفالين پخته بود و آن را خدمت پيامبر (ص) آورد. حضرت تا چشمش به طعام افتاد فرمود: نور ديده من! على را با حسن و حسين دعوت كن تا با من اين طعام را تناول كنند. فاطمه زهرا (س) آنان را حاضر كرد و همگى از آن طعام ميل نمودند. در اين هنگام جبرئيل از پيش‏گاه رب جليل آمد و اين آيه را نازل نمود: «انّما يريد الله ليذهب عنكم الرّجس اهل البيت و يطهركم تطهيراً». سپس نبى مكرّم اسلام كسايى را به روى آنها انداخت و فرمود: «اللّهم ان هؤلاء اهل بيتى و خاصتى اللّهم فأذهب عنهم الرجس و طهّرهم تطهيرا؛ بار پروردگارا! اينان اهل بيت من و از نزديكان من هستند، بار الها! رجس و پليدى را از وجود آنان بر طرف ساز و آنها را به معناى واقعى، پاكيزه و تطهير فرما.»

هنگامى كه اين دعا را از رسول اكرم (ص) شنيدم، گفتم: يا رسول الله! من هم در زمره شما هستم؟ فرمود: «انك على خير ؛ تو بر طريقه درستى و راه و رسم خوبى قرار دارى، اما در مرتبه اهل بيت من نيستى.»(35)

مضمون همين خبر را ابوالحسن اندلسى نيز آورده است.(36)

2 - ابو عبدالله محمد بن عمران مرزبانى، از بزرگان اهل سنّت، از ابوالحمراء نقل مى‏كند كه مى‏گويد: من ده ماه ملازم حضرت رسول (ص) بودم و هر روز مى‏ديدم كه پيامبر (ص) صبح‏گاهان مى‏آمد و دست مبارك خود را بر در خانه فاطمه زهرا (س) مى‏نهاد و مى‏فرمود: «السلام عليكم و رحمة الله و بركاته». فاطمه (س) نيز جواب مى‏داد: «عليك السلام يا رسول الله و رحمة الله و بركاته». و چون پيامبر (ص) جواب ايشان را مى‏شنيد مى‏فرمود: «انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهّركم تطهيرا».(37)

ده‏ها روايت به اين مضمون از منابع اهل سنّت جمع‏آورى شده و مفسّران اهل سنّت بر اين امر اجماع كرده‏اند.(38)

ابن جرير طبرانى در مناقب مى‏نويسد: «نزلت هذه الآية فى الخمسة: النبى (ص) و على و فاطمة و الحسن و الحسين رضى الله عنهم عن امّ سلمه قال (ص): اللّهم هؤلاء آل محمد فاجعل صلوتك و بركاتك على آل محمد كما جعلتها على ابراهيم و آل ابراهيم انك حميد مجيد؛(39) اين آيه درباره پنج تن نازل شده است: پيامبر، على، فاطمه، حسن و حسين - خدا از آنها راضى شود - چنان‏كه از امّ‏سلمه نقل شده كه پيامبر فرمود: بار پروردگارا! اين گروه آل محمد مى‏باشند، پس صلوات و بركاتت را بر آنها قرار بده؛ همان‏گونه كه بر ابراهيم و آلش قرار دادى. تحقيقاً تو ستوده و بزرگى.»

شريف سمهودى، از بزرگان اهل سنّت، مى‏نويسد: كلمه «انّما» براى حصر و تخصيص است و دلالت مى‏كند بر اين‏كه اراده خداى متعال منحصر است در پاك كردن گروه مشخصى از اهل بيت پيامبر و تأكيد آيه با جمله «يطهركم تطهيرا» به صورت مفعول مطلق، دليل است بر اين‏كه طهارت آنها يك طهارت كامل و همه جانبه و در عالى‏ترين مراتب طهارت قرار دارد.(40)

4 - شهر بن حوشب از پسر عمويش مجمع بن الحارث بن ميمر نقل مى‏كند كه گفت: از عايشه درباره على بن ابى طالب (ع) سؤال كردم؟ گفت: «نسئلنى عن احبّ النّاس الى رسول الله؛ از كسى كه محبوب‏ترين شخص در پيش‏گاه رسول خداست، از من پرسيدى». من خودم ديدم كه رسول خدا (ص) روزى پارچه‏اى بر روى على، فاطمه و حسنين انداخت و فرمود: «اللهم هؤلاء اهل بيتى و حامّتى فاذهب عنهم الرّجس و طهرهم تطهيراً؛ خدايا! اين جمع، اهل بيت و حاميان من هستند، پس رجس و پليدى را از ساحت آنها بر طرف فرما و آنان را پاك كن يك نوع پاك كردنى كه پليدى در آنها باقى نماند». در اين‏جا بود كه آيه «انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس...» فرود آمد. عرض كردم: يا رسول الله! من از اهل بيت تو هستم، فرمود: «تنحىّ فانك على خير؛ از من دور شو، تو بر صراط حق و خيرى، لكن اهل بيت من اينها هستند.»(41)

دوم - امامت هدايت‏

قرآن مى‏فرمايد: «و جعلناهم ائمة يدعون بامرنا و اوحينا اليهم فعل الخيرات و اقام الصلوة و ايتاء الزكاة و كانوا لنا عابدين؛(42) و ما آنان را امامانى قرار داديم كه به فرمان ما هدايت مى‏كردند، و فعل نيكى‏ها و اقامه نماز و پرداخت زكات را به آنان وحى كرديم.»

انتهاى آيه اشاره مى‏كند كه امامان از پرستندگان ما بودند، پيش از آن‏كه به دنيا بيايند و پس از تولد و بلوغ هم ما را عبادت مى‏كردند. امام صادق (ع) در شعرى كه منسوب به آن حضرت است مى‏فرمايد:

فى الاصل كنّا نجوماً يستضاء بنا

و فى البريّة نحن اليوم برهان‏

ما ستارگانى در عالم ارواح بوديم كه از نور ما استفاده مى‏شد و امروز در دنيا حجّت و برهان الهى هستيم.

اگر اين آيه در كنار آيه 75 سوره ص قرار گيرد، معناى شعر امام صادق (ع) نمايانى بيشترى خواهد داشت؛ آن‏جا كه خداوند متعال به شيطان رجيم مى‏فرمايد: «قال يا ابليس ما منعك ان تسجد لما خلقت بيدى استكبرت ام كنت من العالين؛ اى ابليس! چه چيزى تو را بازداشت از اين‏كه در برابر كسى سجده كنى كه به دست قدرتم آفريده‏ام، آيا تكبر ورزيدى يا از برترين‏ها بودى؟»

استفهام در آيه، توبيخى است؛ يعنى آيا سجده نكردن تو به دليل استكبارت بود يا جزء كسانى بودى كه قدر و مقامشان برتر از آن بود كه مأمور به سجده بر آدم باشند؟ بعضى گفته‏اند: مراد از عالين يعنى اين‏كه شيطان جزء مستكبران و تماميت خواه‏ها بود، در صورتى كه اين گفته مناسب با مقتضاى مقام نيست، چون هدف اين است كه اصل استكبارش استعلام شود، نه اين‏كه آيا از مستكبران قديمى بودى يا از متكبّران جديد مى‏باشى.

برخى ديگر گفته‏اند: مقصود از «عالين» ملائكه آسمانى هستند، چرا كه آنها مأمور به سجده نبودند و فقط ملائكه زمينى مأموريت داشتند تا بر آدم سجده كنند. اين هم بر خلاف اطلاق آيه است، زيرا از آيه بر مى‏آيد كه تمام ملائكه‏ها مأمور بر سجده بودند.

قول ديگر - چنان‏كه از رواياتى نيز بر مى‏آيد - اين است كه مقصود از «عالين»، ارواح پيامبر اكرم (ص) و ائمه اطهار (عليهم السلام) باشد و شايد شامل پيامبران اولى‏العزم نيز بشود كه آدم به بركت تعليم اسما و نام‏هاى آنها مسجود ملائكه واقع شد و آنان بالاتر از آن بودند كه مأمور به سجده بر آدم باشند،(43) چرا كه آنان مظهر اتمّ اسماى الهى هستند.

سخن سر بسته گفتم با حريفان‏

خدايا زين معما پرده بردار

پرسش‏هاى متن درسى مقطع ديپلم و بالاتر

لطفاً با توجه به متن درسى مقطع ديپلم و بالاتر، گزينه‏هاى صحيح را انتخاب كرده و در پاسخ‏نامه مربوط (صفحه 108) علامت بزنيد.

1 . چه كسانى معتقدند امام معصوم از جانب خدا منصوب است؟

الف - آنان كه امامت را از اصول دين مى‏شمارند.

ب - اهل سنّت كه امامت را يك مسئله فقهى مى‏دانند.

ج - آنان كه عصمت را در امام شرط نمى‏دانند.

د - كسانى كه جاى‏گاه امامت را در حدّ بالاترين مقامات بشرى ارتقا مى‏دهند.

2 . كدام گروه معتقد است امام در شيوه اداره جامعه، آزاد است و حتى مى‏تواند بر خلاف سيره پيامبر (ص) عمل كند؟

الف - اهل سنّت.

ب - عبدالجبار همدانى و زمخشرى.

ج - عده‏اى از شيعيان.

د - معتزله و اشاعره.

3 . كدام گزينه صحيح نيست؟

الف - متكلّمان و عالمان اهل سنّت در مورد عزل امام ستم‏گر سكوت كرده‏اند و بعضى از آنان بر كنارى امامان جائر را جايز نمى‏دانند.

ب - مقام نبوت از مقام امامت بالاتر است و گذرانيدن يك سلسله رياضت‏ها نيز براى كسب مقام نبوت، لازم است.

ج - شيعه، قيام بر ضد نظام‏هاى فاسد را برترين جهاد در راه خدا مى‏داند.

د - لازم نيست امام معصوم همه ويژگى‏هاى پيامبر (ص) را داشته باشد.

4 . كدام گزينه مفهوم آيه «انى جاعلك للناس اماماً» مى‏باشد؟

الف - معجزه براى اثبات ادعاى نبوت است.

ب - فقط حضرت ابراهيم (ع) لياقت امامت را دارد.

ج - امام با انتخاب مردم تعيين مى‏شود.

د - مشرك نمى‏تواند امام باشد.

5 . «عدالت به معناى ترك گناهان كبيره و اصرار نداشتن بر گناهان صغيره»، با كدام گزينه متناسب است؟

الف - امام معصوم.

ب - امام جماعت.

ج - در صورت حاكميت امام معصوم.

د - گزينه‏هاى الف و ج.

6 . كدام گزينه از نظر شيعه منشأ امامت است؟

الف - انتخابات بر اساس دموكراسى و با رأى اكثر مردم.

ب - توان تسليحاتى و نظامى فردى كه فرماندهى ملتى را بر عهده دارد.

ج - گزينش و تعيين توسط امام پيشين.

د - اعطاى خداوند با توجه به شايستگى و توان همه جانبه شخص امام.

7 . كدام گزينه صحيح است؟

الف - در صورتى كه نقش امام پيامبر گونه باشد، معرفى او به مردم واگذار شده است.

ب - منشأ امامت از نظر شيعه، جنبه الهى دارد كه با رأى جميع ارباب حل و عقد از هر شهر و ديار، فرد مورد نظر به امامت مى‏رسد.

ج - همه رفتارها و گفتارها و حتى سكوت امام معصوم سنديت دارد و حجّت شرعى شناخته مى‏شود.

د - كسانى كه امامت را يك مقام معمولى مى‏دانند معتقدند كه معرفى يك فرد براى امامت بايد مطابق نصّ دينى باشد.

8 . اين حديث از كيست؟ «ارزش امامت بالاتر و برتر از آن است كه مردم با انديشه‏هاى قاصر خود آن را در يابند».

الف - پيامبر اكرم (ص).

ب - حضرت على (ع).

ج - امام صادق (ع).

د - امام رضا (ع).

9 . كدام گزينه در مورد انسان معصوم درست است؟

الف - مختار نيست و قدرت ندارد تا اوامر الهى را تخلاف كند.

ب - مختار و خود ساخته است.

ج - فقط از گناهان و كارهاى ضد اخلاقى و ارزشى، پيراسته است.

د - ممكن است در بعضى از مواقع از صراط الهى منحرف شود.

10 . كدام گزينه مناسب نقطه‏چين است؟ اگر امام با وجود علم و عصمت ....كند، افراد معمولى كه به دليل ترس از خدا گناه نمى‏كنند از او ..... خواهند بود.

الف - گناه - برتر.

ب - اطاعت - فروتر.

ج - گناه - مساوى.

د - معصيت - داناتر.

11 . اگر امام يا پيامبر معصوم نباشد:

الف - ممكن نيست كه در فهم نصوص و استنباط مقرّرات الهى، خطا كند.

ب - مى‏تواند با مراجعه به كتاب، مقرّرات الهى را بدون كم و كاست استنباط كند.

ج - قول و فعل او براى مردم حجّت نيست.

د - در بيان احكام الهى و ارشاد مردم خللى ايجاد نمى‏شود.

12 . حديث «من نصب نفسه للناس اماماً فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره» در صدد بيان چه موضوعى است؟

الف - يك اصل اخلاقى را بيان مى‏كند.

ب - امامت اصطلاحى را مى‏فهماند.

ج - نكته‏اى ادبى را بيان مى‏كند.

د - اشاره به يك اصل عقلى و شرعى است.

13 . كدام گزينه در مورد آيه «انّما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا» صحيح نمى‏باشد؟

الف - به قول بعضى از مفسّران، زنان پيامبر در جرگه اهل بيت قرار ندارند.

ب - اراده الهى در اين آيه، جنبه كلى و عمومى ندارد.

ج - كلمه رجس شامل تمام پليدى‏ها است.

د - منظور از آيه، اعطاى نيروى تقوا به اهل بيت است.

14 . اين جمله از كيست؟ «كلمه انّما براى حصر است و دلالت مى‏كند كه اراده خداوند منحصر است به پاك كردن گروه مشخصى از اهل بيت».

الف - يكى از بزرگان اهل سنّت.

ب - جرير طبرانى.

ج - محمد بن عمران.

د - عايشه.

15 . با توجه به روايات، مراد از واژه «عالين» چيست؟

الف - شيطان از مستكبران است.

ب - ملائكه آسمانى.

ج - ارواح پيامبر اكرم و ائمه اطهار (عليهم السلام).

د - ملائكه زمينى.

پي نوشت ها:

1) نهج البلاغه، خطبه 152.

2) اسراء (17) آيه 71.

3) صحيح مسلم، ج 1، باب الامر بلزوم الجماعه، ص 1173، ح 1847.

4) ابوبكر باقلانى، تمهيد الاوائل، ص 471.

5) عبدالجبار معتزلى، شرح اصول الخمسه، ص 750 و 751 و المغنى فى التوحيد و العدل، ج 20، ص 210.

6) بقره (2) آيه 124.

7) جاراله زمخشرى، الكشاف عن حقايق غوامض القرآن، ج 1، ص 184.

8) جرجانى، شرح المواقف، ج 8، ص 349.

9) تفتازانى، شرح عقائد النسفى، ص 185 و 186.

10) تاريخ طبرى، ج 4، ص 304؛ ابو مخنّف عضدى العامدى، مقتل الحسين، ص 85؛ مرتضى عسكرى، معالم المدرستين، ص 71؛ كلمات الامام الحسين، ص 377 و ده‏ها منبع شيعى ديگر.

11) بقره (2) آيه 124.

12) همان.

13) لقمان (31) آيه 13.

14) سيدهاشم بحرانى، البرهان فى تفسير القرآن، ج 1، ص 151.

15) كلينى، اصول كافى، ج 2، ص 40.

16) ابوالحسن على بن محمد الماوردى، الاحكام السلطانيه، ص 6 -7.

17) ابويعلى محمد بن الحسين الفراء الحنبلى، الاحكام السطانيه، ص 20.

18) احتجاج طبرسى، ج 2، ص 226 - 230.

19) شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، خطبه 3 (شقشقيه).

20) همان، خطبه 216.

21) يونس (10) آيه 35.

22) انبياء (2) آيه 73.

23) اصول كافى، ج 1، باب نادر جامع فضل الامام و صفاته.

24) همان.

25) الرحمن (55) آيه 10.

26) انعام (6) آيه 57.

27) نساء (4) آيه 59.

28) بقره (2) آيه 213.

29) شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، حكمت 71.

30) بقره (2) آيه 124.

31) احزاب (33) آيه 33.

32) يس (36) آيه 82.

33) نگارنده در كتاب توحيد در نگاه عقل و دين، به صورت مبسوط آن را بيان كرده‏ام.

34) بقره (2) آيه 185.

35) احمد بن حنبل، المسند، ج 8، ص 274.

36) المستدرك على الصحيحين، ج 2، ص 416.

37) الحافظ البيهقى، السنن الكبرى، ج 2، ص 149.

38) احقاق الحق، ج 2، ص 502 - 532.

39) همان.

40) همان، ص 109.

41) تفسير ابوالفتوح، ج 4، ص 328.

42) انبياء (21) آيه 73.

43) تفسير برهان، ذيل آيه 75 سوره ص.